

«بازتن‌یابی»: نگاهی قرآنی - فلسفی

محمدتقی فعالی*

چکیده

جنبش‌های نوپدید معنوی دارای مبانی مشترکی هستند. یکی از بنیادهای مهم عرفان‌های نوظهور، مسئله «تناسخ» یا «بازتن‌یابی» است. تناسخ از مسئله‌های مهمی است که مورد توجه ویژه متفکران مسلمان اعم از فیلسوفان، متکلمین، عارفان و مفسران بوده است.

مقاله حاضر قصد دارد پس از بررسی معناشناسی و تحلیل انواع تناسخ، به بررسی دلایل آن بپردازد. دلایل مطرح شده در این باره سه دسته‌اند؛ برخی عقلی یا فلسفی‌اند، بعضی دیگر نقلی - اعم از قرآنی یا روایی - اند. البته در پاره‌ای از دلایل نقلی نیز شبهه امکان تناسخ، وجود دارد. مقاله پیش‌رو به تحلیل و بررسی هر سه دسته دلیل می‌پردازد.

واژگان کلیدی

تناسخ، بدن مثالی، تشخیص، قوه و فعل، سمساره، کرمه.

*. استادیار واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی تهران، گروه عرفان اسلامی، تهران، ایران.
M.faali@yahoo.com
تاریخ دریافت: 1388/10/3
تاریخ تأیید: 1389/3/7

درآمد

چندی است در غرب پدیده‌ای نوظهور با عنوان جنبش‌های نوپدید معنوی پدید آمده است و به سرعت کشورها را درنوردیده و به اهداف خود نزدیک شده است. امروزه طیف وسیعی از معنویت‌های کاذب به ایران اسلامی وارد شده است. اگر با نگاهی مبنایی به آنها بنگریم، بی‌شک مسئله بازتن‌یابی، مهم‌ترین بنیاد جنبش‌های نوظهور معنوی است. تمامی کیش‌های معنوی رایج به این مسئله اشاره کرده و تمایل خود را نسبت به پذیرش آن اعلام نموده‌اند. به نمونه‌هایی از آنها توجه کنید:

1. از نظر دالایی لاما، اعتقاد به تناسخ، نه تنها لازم و ضروری است، بلکه فواید اخلاقی و اجتماعی نیز دارد؛ برای نمونه، او در پاسخ به این پرسش که آیا شما در مورد چگونگی کنار آمدن با مرگ عزیزی - مثلاً فرزند - پیشنهادی دارید، چنین پاسخ می‌دهد: تا حدی به عقاید شخصی فرد بستگی دارد. اگر مردم به تولد دوباره اعتقاد داشته باشند، طبق آن - به عقیده من - راهی برای کاستن غم و اندوه وجود دارد. آنها می‌توانند با این واقعیت که مرگ، تولدی دوباره برای عزیزشان است، خود را تسکین دهند. (لاما، 1382: 158)

از نگاه او، کسی که برای چندین زندگی خود را آماده کرده تا به نیروان و رهایی دست یابد، بسیار بهتر با مشکلات کنار می‌آید تا کسی که می‌خواهد چند ساله به مقصد برسد؛ زیرا چشم‌داشت بیش از اندازه، آن هم در آغاز کار، با گذشت زمان مایه نومیدی و ناکامی انسان خواهد شد.

2. یوگاناندا نیز ادعا می‌کند خاطراتی از زندگی گذشته‌اش را به یاد دارد که این به معنای تأیید تناسخ است. او می‌گوید:

خاطره‌های سال‌های نخستین زندگی‌ام را بدون نظم تاریخی به یاد می‌آورم. همچنین خاطره‌های روشنی دارم از یک زندگی دور که در آن یک یوگی بودم میان برف‌های هیمالیا. یادآوری خاطره‌های گذشته‌ام مرا با آینده نیز پیوند می‌داد. (یوگاناندا، 1380: 17)

او در توجیه یادآوری گذشته می‌گوید:

چه بسیار یوگی‌هایی که به دلیل گذر غیرعادی از زندگی به مرگ، خودآگاهی
لاینقطع خویش را حفظ کرده‌اند. اگر انسان تنها جسم بود، عدم او هویتش را
پایان می‌بخشید. اما همه حکیمان در طول هزاره‌ها ندا در داده‌اند که آدمی در
اصل، روح است و مجرد و بی‌زمان. (همو، 1383: 18)

3. کلمات و سخنان کریشنا مورتی هم درباره مسئله تناسخ شنیدنی است. او گاهی

آن را خرافه می‌نامد و رد می‌کند و گاهی مورد تأیید قرار می‌دهد:

تناسخ وجود ندارد. این حرف‌ها خرافات است؛ یک باور خشک و تعصب‌آمیز است.
هر چیز بر روی این زمین زیبا زندگی می‌کند، می‌میرد؛ به وجود می‌آید و از بین
می‌رود. (مورتی، 1383: 327)

کریشنا مورتی مردن را بخشی از تمامیت زندگی می‌داند و ابدأ آن را موجب اندوهناکی

و غمگساری نمی‌بیند؛ بلکه معتقد است باید آن را شادمانه و با آغوش باز پذیرفت.

هندوها مقدار زیادی خرافات در این‌باره دارند - که تو می‌مانی و جسم می‌رود - و از
این نوع مهملات... می‌گویند آن انرژی و بصیرت فوق‌العاده برای صدها سال در جسم
و کالبد دیگری فعالیت و عملکرد خواهد داشت. اینها خرافات است. (همان: 357)

کریشنا مورتی عقیده به تناسخ را یک پاسخ ذهنی به میل شدید انسان برای توضیح

و توجیه مسئله مرگ می‌داند و آن را نوعی توهم می‌خواند که ناشی از علاقه انسان به

جاودانگی و نامیرایی، و رها شدن از ترس روانی ناپدیداری و نابودی است.

از سوی دیگر، او در گفته‌های دیگر خود تعبیری را بیان می‌کند که نشان‌دهنده

اعتقاد و پایبندی‌اش به تناسخ است؛ مثلاً می‌گوید:

من همیشه در این زندگی، و شاید در زندگی‌های گذشته خود، این آرزو را
داشته‌ام که فارغ از اندوه باشم و به ورای محدودیت‌های هستی خود بروم.
(همان: 26)

آیا ارگانسیم از طریق زیست‌های متعدد آماده می‌شده است؟ (همان: 263)

به همین دلیل، چندان روشن نیست که موضع دقیق او درباره این مسئله چیست. البته شاید این هم یکی دیگر از ضد و نقیض‌گویی‌های او باشد. این نکته را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که انسان نمی‌تواند اندیشه‌های آیین بودا و هندو را بپذیرد، اما تناسخ را رد کند.

4. اشو به شکل‌های مختلف، چرخه حیات را در همین دنیا مطرح کرده، سعی دارد با این نظریه پاره‌ای از مشکلات را پاسخ دهد. او می‌گوید:

انسان گمان می‌کند خواهد مرد؛ اما مرگ یک سفسطه است. هیچ‌کس تاکنون نمرده و هیچ‌کس تاکنون متولد نشده است. تولد و مرگ فقط دو قسمت ماجرای زندگی جاودان هستند. نه تولد آغاز این ماجراست و نه مرگ پایان آن. تو پیش از تولد وجود داشتی و پس از مرگ وجود خواهی داشت. (اشو، 1382 الف: 22)

او در جایی دیگر چنین می‌گوید:

در مرگ، شخص فقط بدنش را ترک می‌کند و بلافاصله بدن دیگری را می‌گیرد. (همو، 1382 ب: 112)

اشو در اظهاری عجیب، هندوها را نخستین مردمانی می‌داند که اندیشه مذهب به ذهنشان خطور کرده و آنان را آگاه‌ترین مردم روی زمین و ابداع‌کننده اولین مذهب معرفی می‌کند که به عنوان یک اصل دینی مسئله چرخه حیات یا مرگ و زایش‌های متوالی را مطرح کرده‌اند. مترادف کلمه «جهان» به زبان هندی «سانسارا» می‌باشد که به معنای چرخ است؛ زیرا جهان چرخه مرگ و حیات مکرر و متوالی دارد:

هندوها قدیمی‌ترین مردم آگاه هستند. آگاه‌ترین مردم باستانی روی زمین. آنها اولین کسانی بودند که مذهب در ذهنشان خطور کرد و آنها فقط یک آرزو دارند؛ تنها یک تپش بزرگ در قلبشان؛ چگونه رها شوند؛ چگونه از این چرخه تولد و مرگ رها شوند؛ چطور از این دایره به بیرون بجهند؛ چگونه آگاهی کسب کنند تا از چرخه حیات (Sansara) به بیرون قدم بردارند. هندوها می‌گویند: «ما این سفر را بارها طی کرده‌ایم. ما بذر شده‌ایم؛ درخت شده‌ایم؛ دوباره بذر

شده‌ایم و دوباره درخت شده‌ایم؛ بارها و بارها. همه آن بیپوده و بی‌فایده بوده است.» (همان: 82)

ریشه‌های عقیده به تناسخ، نخستین‌بار به صورت مکتوب در اوپنیشادها به چشم می‌خورد؛ ولی احتمالاً این ایده، برآمده از اندیشه آریایی‌ها نیست و این فکر از «دراویدی‌ها» - یعنی بومیان قدیم و ساکنان اصلی هندوستان - گرفته شده و نزد آریایی‌ها تحول و تکامل یافته است. (ناس، 1375: 154)

به اعتقاد هندوان، روح آدمی یک سلسله توالد و تجدید حیات را طی می‌کند و پیایی از کالبدی به کالبد دیگر درمی‌آید. پس از مرگ، روح به پیکر دیگری منتقل می‌شود و جامه نوین می‌پوشد. این ادوار توالد پی‌درپی در یک سلسله بی‌انتهای به صورت دائمی ادامه خواهد داشت. انتقال ارواح از پیکری به پیکر دیگر، همیشه در سطح واحدی وجود ندارد؛ بلکه ممکن است در عوالم بالا یا پایین نمودار گردد؛ مثلاً گاهی از کالبد آدمی خارج شده، در کالبد درختی درآید یا از کالبد حیوانی بیرون رود و در کالبد انسانی برهن، پوشیده شود. آدمی در نتیجه ارتکاب گناه بسیار، در مرحله بازگشت، تبدیل به موجودی بی‌جان می‌شود و در نتیجه گناهان ناشی از گفتار، در کالبد پرنده‌ای ظهور جدید می‌یابد و در نتیجه ارتکاب گناهان ناشی از مغز و اندیشه در طول سالیان دراز، در طبقه‌ای پست‌تر، تجدید حیات می‌کند. قاتل یک برهن، هزار مرتبه در پیکر عنکبوت‌ها، افعی‌ها، سوسمارها و جانوران موذی ظهور می‌کند. کسانی که از آزار دیگران لذت می‌برند، تبدیل به درندگان گوشتخوار می‌شوند. کسانی که لقمه حرام و غذای ممنوع خورده باشند، تبدیل به کرم‌ها می‌شوند؛ اما دزدان و اشرار که موجب اتلاف نوع هستند، برای دزدیدن یک دانه، به موش صحرایی و برای دزدیدن یک اسب به ببر و برای دزدیدن یک میوه یا ریشه گیاه، به صورت میمون ظهور می‌یابند؛ برای ربودن یک زن، خرس می‌شوند و برای دزدیدن یک گاو، به بزوجه تبدیل می‌گردند. (همان: 156)

بنابراین، زندگی یک روح به عنوان یک فرد، فقط یکجا و در یک بدن نیست؛ بلکه هر فرد حیاتی تکرار شونده دارد. هر فرد هزاران بار پیش از زندگی کنونی وجود داشته است و پس از این زندگی هم حیات‌های متعددی خواهد داشت؛ اما در هر مرحله به‌صورت کالبدی نمودار می‌شود. پس روح در یک سرگردانی مداوم است و این معنای لغوی «سمساره» می‌باشد. (پاشایی، 1383: 67)

از سوی دیگر، یگانه عامل تعیین‌کننده برای انتقال روح، عمل و کردار است. کردار در یک زندگی، علت زندگی دیگر است. تا زمانی که کوچک‌ترین اثری از کردار در زندگی فرد باقی باشد، سلسله سمساره پابرجاست. هیچ عامل دیگری جز عمل و رفتار پیشین فرد، در انتقال روح اثرگذار نیست. بنابراین، توبه، انابه، شفاعت، عفو و غفران، نه اثرگذار است و نه معنا و مفهومی خواهند داشت. این نظام کنش و واکنش همان قانون کرمه است که بر تناسخ حاکم است.

تناسخ، نخستین مبنا و مهم‌ترین اصل آیین‌های عرفان هندی و غیرهندی است. اساساً فرهنگ هند با تناسخ گره خورده است و هر جا سخن از کیش‌های هندی است، تناسخ در ذهن تداعی می‌شود. با توجه به اهمیت مسئله تناسخ، لازم است نسبت به آن توجه بسیار داشت.

الف) معناشناسی

1. معناشناسی لغوی

تناسخ از مادهٔ نسخ است و به معانی مختلفی به‌کار می‌رود؛ نظیر زدودن، از بین بردن، از میان برداشتن، باطل کردن، تحول و انتقال. ابن‌منظور در این باره آورده است:

النسخ ابطال شيء و اقامة آخر مقامه ... و
النسخ نقل الشيء من مكان الى مكان و هو
... الاشياء تناسخ اي تداول فيكون بعضها
مكان بعض. (ابن منظور، 1410: 61 / 3)

نسخ به معنای زدودن چیزی و جایگزینی چیز دیگری به جای آن است؛ نسخ به معنای انتقال چیزی از جایی به جای دیگر است و تناسخ اشیاء به معنای جابه‌جایی آنهاست؛ به طوری که در جای همدیگر قرار گیرند.

کتاب المعجم الوسیط نسخ را چنین تعریف کرده است:

نسخ الشيء ینسخ نسخاً ای ازاله. یقال نسخت الريح آثار الدیار، و نسخت الشمس الظل و نسخ الشیب الشباب و یقال نسخ الکتاب ای نقله و کتبه حرفاً بحرف... و تناسخت الارواح ای انتقلت من اجسام الی اخرى. (ابراهیم مصطفی، 1988: 917)

نسخ یک چیز، به معنای از بین بردن آن چیز است؛ چنان‌که گفته می‌شود باد، آثار دیار را از بین برد و آفتاب، سایه را از میان برداشت و پیری، جوانی را زدود. اگر نسخ را به کتاب نسبت دهند، به معنای آن است که نوشته‌های آن کتاب را نسخه‌برداری کردند؛ یعنی با همه حروف، کلمات و فرازهایش را منتقل کردند؛ اما تناسخ ارواح [که محل کلام است] به معنای انتقال ارواح از برخی اجسام به اجسام دیگر است.

اگر به دیگر منابع لغوی هم مراجعه شود، معانی پیش‌گفته در آنها یافت می‌شود (ر.ک: زبیدی: 1991؛ قریشی نبایی: 1352؛ ابن فارس: 1422، ماده فسخ) و معنای جدیدی به لحاظ لغوی از آنها به دست نمی‌آید. از این رو یکی از معانی لغوی تناسخ، انتقال روح به کالبد دوم می‌باشد که به معنای اصطلاحی نزدیک است.

2. معنانشناسی اصطلاحی

اولین فیلسوفی که به صورت جدی به مسئله تناسخ پرداخته، بوعلی سیناست. وی برای تناسخ چند تعریف ارائه می‌دهد. او در تعریفی، بازتن‌یابی را چنین توصیف می‌کند:

التناسخ أن تعود النفس بعد الموت الی البدن. (ابن‌سینا، 1363: 107)

تناسخ آن است که نفس پس از مرگ به بدن برگردد.

بر این اساس، می‌توان گفت تفاوتی نیست که بدنی که نفس به آن بازمی‌گردد، بدن دیگری غیر از بدن پیشین باشد یا همان بدن سابق باشد. با دقت فلسفی، به لحاظ تشخیص وجود، بدن دوم غیر از بدن سابق خواهد بود؛ در نتیجه، موارد ذیل جزء مصادیق تناسخ خواهند بود:

1. بدن دوم - که نفس به آن بازمی‌گردد - با بدن پیشین فرق داشته باشد؛ خواه بخشی از اجزای بدن دوم، غیر از بدن پیشین باشد و یا همه اجزای آن؛ چنان که می‌توان گفت، بدن دوم می‌تواند بدن انسان، حیوان، گیاه و یا جماد باشد.

2. نفسی که از بدن خارج شده است، زمانی به بدن بازگردد که بدن سابق متلاشی شده، ولی مواد آن موجود باشد. پس با همان مواد، بدنی شکل گرفته که بدن دوم محسوب شده، نفس به آن وارد می‌شود.

در فرض‌های مختلف درباره تناسخ، میان نفس انسانی که پس از استقرار در جنین در کالبد جسمی قرار گرفته و به واسطه مرگ جنین از آن خارج شده، و نفس انسانی که مرحله یا مرحله‌ای از زندگی را پس از تولد سپری کرده و سپس از دنیا رفته و روحش به بدن دیگری ملحق شده است، فرقی نیست همچنان که در بدنی که روح به آن منتقل می‌شود نیز میان جنینی که آماده تعلق روح شده، و بدنی که مستقیماً از خاک پدید آمده و روح منتقل شده، به آن تعلق گرفته است، تفاوتی نیست.

ابن سینا در تعریف دیگری تناسخ را چنین توصیف می‌کند:

التناسخ هو أن تكون النفس التي تفارق، تعود
فتدخل بدنأ آخر. (همان: 108)

تناسخ این است که نفسی که از بدنی جدا شده است، بازگردد و وارد بدن دیگری شود.

در ظاهر، تعریف دوم ابن سینا با تعریف نخست او فرق دارد. تفاوت این است که

نمی‌شود بدن دوم، همان بدن نخست باشد؛ ولی با دقت فلسفی درمی‌یابیم بین دو تعریف فرقی وجود ندارد؛ زیرا بدن پیشین هرچه باشد، غیر از بدن سابق است. نکته دیگر اینکه هرچند واژه «بدن» مطلق است و بر بدن مثالی هم اطلاق می‌شود، ولی با توجه به مبنای ابن‌سینا می‌توان گفت در اینجا فقط بدن مادی اراده شده است؛ زیرا ابن‌سینا التزامی به بدن مثالی ندارد.

جناب صدرالدین شیرازی چندین تعریف در باب بازتن‌یابی ارائه کرده است که یکی از آنها به شرح ذیل است:

التناسخ عبارة عن استرجاع النفس و نقلها
الى البدن بعد ذهابها عنه تارة اخرى من جهة
صلوح مزاجه و استعداد مادته . (صدرالدین شیرازی،
1379: 9 / 55)

تناسخ عبارت است از بازگشت و نقل دوباره نفس به بدن، پس از بیرون رفتن از آن، از این جهت که مزاج و بدن استعداد لازم را برای تعلق روح پیدا کرده است.

این تعریف بسان تعریف اول او شامل تمامی مصادیق و فروض پیش‌گفته می‌شود؛ اما شاید بتوان احتمال دیگری بر آن افزود - هرچند با مبنای ملاصدرا سازگار نیست - و آن حالت خواب است. روح انسان در این حالت از بدن جدا شده، دوباره برمی‌گردد. در این مورد، تعریف ملاصدرا صادق است؛ مگر اینکه ذهاب روح به معنای مرگ باشد و خواب مصداق ذهاب روح نباشد؛ درحالی که قرآن از هر دو به «توقی» تعبیر نموده است. تعریف دیگر صدرا چنین است:

التناسخ انتقال النفس من بدن عنصري أو
طبيعي الى بدن آخر منفصل من الاول . (همان: 4/4)
تناسخ عبارت است از انتقال نفس از بدن عنصري یا طبیعی، به بدن دیگری غیر
از بدن اول.

صدرالمتألهین در عبارت ذیل، نکته دیگری را می‌افزاید:

التناسخ انتقال النفس الشخصية من بدن الى
بدن سواء كان البدن عنصرياً أو فلكياً أو
برزخياً. (همو، 1360: 148)

تناسخ عبارت است از اینکه روح یک کالبد، خواه عنصری، فلکی و یا برزخی باشد،
به بدن عنصری، فلکی و یا برزخی دیگری منتقل شود.

در تعریف‌های پیشین، از انتقال به بدن فلکی و مثالی سخنی به میان نیامد؛ ولی
تعریف اخیر بر این معنا دلالت دارد که انتقال به بدن فلکی و مثالی نیز تناسخ است؛ از
این رو دایرهٔ مصادیق و فروض تناسخ گسترده می‌شود.

حاصل آنکه، تناسخ یا بازتن‌یابی، به معنای انتقال روح یا نفس از کالبدی به کالبد
دیگر در همین جهان خواهد بود. البته کالبد اول و دوم می‌تواند انواعی داشته باشد؛ مثل
اینکه انسانی، حیوانی و یا گیاهی باشد که بر این اساس، تناسخ، انواع و اقسامی خواهد
یافت. در این صورت، معنای اصطلاحی تناسخ به معنای لغوی آن نزدیک خواهد شد.

ب) انواع تناسخ

1. ملکوتی و ملکی

تناسخ دارای دو اصطلاح و دو نوع متفاوت است که بازگرداندن آن دو به معنای واحد
دشوار است؛ زیرا معنای نخست اصطلاح ویژه‌ای است که از دیرباز مطرح بوده است؛
درحالی که اصطلاح دوم سابقهٔ چندانی ندارد. از این رو باید دو معنا را به صورت جداگانه
مطرح نموده، به تعریف و تبیین هر دو پرداخت.

اصطلاح اول، شکل گرفتن روح انسان در مرتبهٔ مثال براساس نیات و اعمالی است
که انجام می‌دهد و به آن تناسخ ملکوتی گفته می‌شود. در تعریف تناسخ ملکوتی که به
آن «تناسخ اتصالی، باطنی و کونی» هم می‌گویند، آورده‌اند:

ظهور ملکات النفس علی مثلها و صورها
المناسبة لها لدى النفس و فی صقعها و حاق
ذاتها. (حسن‌زاده آملی، 1379: 54 / 811)

تناسخی ملکوتی است که در آن، ملکات نفس به صورت‌های مثالی مناسب با آن ملکات، نزد نفس و بلکه در ذات نفس ظهور یابند.

توضیح آنکه، انسان‌ها متناسب با نیات و اعمالی که انجام می‌دهند، بدنی مثالی پیدا می‌کنند. در حقیقت، نفس، شکل متناسب با عقاید و افعال خود می‌یابد. نفس، تجلی رفتارها و نیاتی است که انسان به وجود می‌آورد و روح پس از مرگ به صورت آن مجسم می‌شود. از این رو تناسخ ملکوتی در محدوده نفس در مرتبه مثالی رخ می‌دهد و در ابدان مادی مطرح نیست. به عبارت دیگر، تناسخ ملکوتی فقط نام تناسخ را یدک می‌کشد و هیچ ارتباطی با تناسخ مصطلح ندارد.

علت نام‌گذاری این تناسخ به ملکوتی آن است که با مرتبه ملکوتی در ارتباط است. واژه «اتصالی» بدین دلیل است که روح در مرتبه مثال با شکل خاص، اتحاد و اتصال پیدا می‌کند. واژه «باطنی» به خاطر آن است که با بدن ظاهری در ارتباط نیست و در نهایت، اطلاق کلمه «کونی» شاید به این دلیل باشد که در این نوع از تناسخ، نوعی تکون در میان است، نه انتقال.

دومین اصطلاح تناسخ، انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر است که به آن تناسخ ملکی گویند. از تناسخ ملکی که به «تناسخ انفصالی، ظاهری و انتقالی» هم یاد می‌شود، تعریف‌های متفاوتی شده که مطرح شده است؛ ولی جامع همه آنها این است که روح پس از جدا شدن از بدنی به بدن دیگر منتقل شود. پیداست که تمامی مباحث در باب تناسخ، به این اصطلاح ارتباط دارد. با وجود اینکه دو اصطلاح تناسخ فقط در لفظ اشتراک دارند، ولی گاهی تعریف به صورتی مطرح شده که شامل هر دو معنا باشد:

التناسخ بالتعرف الاجمالي تعلق النفس بغيرها
سواء كان ذلك الغير بدنا او غير بدن. (همان)
تعریف اجمالی تناسخ عبارت است از اینکه نفس به غیر خود تعلق گیرد؛ خواه غیر، بدن باشد یا غیر آن.

در هر دو فرض «تعلق» وجود دارد؛ ولی در تناسخ ملکی، انتقال از بدنی به بدن دیگر است؛ در حالی که در تناسخ ملکوتی، این طور نیست؛ یعنی نفس همزمان با تعلق به بدن مادی و دنیوی، به بدن اخروی دیگری که ممکن است شکل دیگری هم داشته باشد، تعلق می‌گیرد؛ بدنی که با اعمال و نیات خود آن شخص، ایجاد شده است. با این همه، حق آن است که دو اصطلاح تناسخ در معنای یادشده اشتراک ندارند؛ زیرا مرتبه مثال روح با حقیقت روح عینیت دارد و بدن دیگری نیست که روح به آن تعلق گیرد. بالأخره بدن دوم، یا عین بدن اول است و یا غیر آن؛ در تناسخ ملکوتی، عین اولی است و در تناسخ ملکی، غیر آن، و این دو با یکدیگر قابل جمع نیستند.

2. نسخ، مسخ، فسخ و رسخ

در آثار فلسفه اسلامی صورت مسئله به این صورت است که انتقال روح، یا به انسان است، که به آن «نسخ» گفته می‌شود، یا به حیوان، که آن را «مسخ» می‌نامند، یا به گیاه، که به آن «فسخ» می‌گویند، و یا به جماد، که «رسخ» نامیده می‌شود. بنابراین براساس اصطلاح مزبور، تناسخ فقط به معنای انتقال روح از کالبدی به کالبد انسان است؛ اما در آیین‌های عرفانی هندی بر اثر بی‌دقتی، تناسخ به معنای عام به کار رفته، شامل تمامی چهار قسم پیشین می‌شود. ملاحظاتی سبزواری در شعری، به این چهار قسم اشاره می‌کند:

فسخ و مسخ رسخ فسخ قسما انسا و حیوانا جمادا و نما

(سبزواری، 1367: 312)

3. نزولی و صعودی

در حکمت اسلامی، تناسخ از نگاهی دیگر دو قسم دارد:

لاکل انس باب ابواب و ذا نزول الصعود عکس ذا خدا

از آنجا که نفس انسانی، اشرف است، فیض باید نخست از پایین به سمت بالا باشد؛ یعنی اول روح به جماد، سپس از جماد به گیاه و بعد از گیاه به حیوان و در پایان از حیوان به انسان منتقل می‌شود، که به آن تناسخ صعودی گفته می‌شود. در صورتی که فرمول سابق، از آخر به اول دنبال شود، تناسخ نزولی محقق می‌شود. مرحوم سبزواری با ضرب این دو قسم در اقسام دیگر، در نهایت، به شانزده قسم می‌رسد. از نظر فیلسوفان مسلمان تمامی اقسام شانزده‌گانه مردود و باطل است. این تفکیک‌ها در عرفان هندی وجود ندارد.

ج) دلایل بر ابطال تناسخ

1. دلایل عقلی

یک. اجتماع دو نفس در یک بدن

تقریباً تمامی فیلسوفانی که از تناسخ سخن گفته و آن را انکار کرده‌اند، به این استدلال اشاره نموده، آن را جزو بهترین استدلال‌هایی دانسته‌اند که بر استحاله تناسخ دلالت دارد. (ابن‌سینا، 1404: 320؛ همو، 1357: 386؛ رازی، 1410: 2 / 397؛ ابن‌سینا، 1363: 108) اگر این استدلال به صورت یک قیاس شرطی بیان شود، این‌طور تقریر می‌شود:

مقدمه اول: اگر نفس پس از انتقال از بدنی وارد بدن دیگری شود، لازم می‌آید دو نفس به بدن واحد تعلق گیرند. بیان ملازمه بدین صورت است که سبب حدوث نفس در بدن، آمادگی بدن است. به محض اینکه بدن آماده شود، نفسی که نسبت به همه کمالات علمی و عملی بالقوه است، در آن بدن حادث می‌شود و به آن تعلق می‌گیرد. حال اگر نفس دیگری که با مرگ از بدن دیگری جدا شده است به این بدن آماده تعلق گیرد، لازم می‌آید دو نفس به یک بدن تعلق گیرند؛ یکی نفس حادث شده و مرتبط به

بدن، و دوم نفسی که با تناسخ از بدن دیگر جدا شده و به این بدن تعلق گرفته است. مقدمه دوم: تالی باطل است؛ یعنی تعلق دو نفس به یک بدن محال است؛ زیرا لازمه‌اش آن است که واحد، کثرت یابد. به این دلیل که تشخیص انسان به نفس است و تعلق دو نفس به یک بدن، دو تشخیص را برای انسان واحد در پی خواهد داشت. بر این اساس، یک موجود دو وجود خواهد داشت، که استحاله آن روشن و بدیهی است. نتیجه اینکه، با ابطال تالی، مقدم هم باطل خواهد شد. بنابراین تناسخ محال است.

دو. بازگشت قوه به فعل

این دلیل همانند دلیل پیشین مورد توجه بسیاری از اندیشمندان قرار گرفته است؛ به طوری که برخی صاحب‌نظران استحاله تناسخ را به‌خاطر اینکه بازگشت فعل به قوه است، امری بدیهی یا قریب به بدیهی دانسته‌اند. (منابع پیشین) توضیح دلیل مزبور چنین است:

مقدمه اول: اگر نفس پس از مرگ به بدن دیگر تعلق گیرد، بازگشت از فعل به قوه لازم می‌آید.

ملازمه بدین ترتیب است که هر نفس در ابتدای تعلّقش به بدن، نسبت به مجموعه‌ای از کمالات علمی و عملی، بالقوه است. نفس مانند بدن در طول حیاتش از قوه به فعلیت و از نقص به کمال می‌رسد. این نفس در ابتدا حالت قوه و استعداد دارد و به هنگام جدایی از بدن، حالت بالفعل و کمال. حال اگر نفس پس از خروج از قوه، یعنی به هنگام مرگ، به بدن دیگری تعلق گیرد، لازم می‌آید که مجدداً از حالت فعلیت به قوه بازگردد. به تعبیر دیگر، نفسی که فعلیت یافته، به استعداد و قوه برگردد.

مقدمه دوم: تالی باطل است؛ زیرا رجوع از فعلیت به قوه به چند دلیل محال است.

دلیل اول، استحاله ترکیب شیء بالفعل و بالقوه است.

توضیح اینکه، نفس و بدن باهم در حرکتند؛ یعنی همان‌طور که روح از جهل به علم و از عجز به قدرت می‌رسد، بدن هم از کودکی به جوانی و در نهایت به پیری می‌رسد. حال اگر روح انسانی با مرگ به بدن جنینی وارد شود، لازم می‌آید یکی (روح کسی که مرده) بالفعل باشد و دیگری (بدن جنین) بالقوه، و این امر محال است؛ زیرا ترکیب بین شیء بالفعل (روح کسی که مرده) و شیء بالقوه (بدن جنین) محال است.

دلیل دوم تناقض در ترکیب وجدان و فقدان است.

توضیح اینکه، اگر فعل به قوه برگردد، معنایش این است که امر بالفعل، قوه رجوع به آن قوه را داشته است؛ مثلاً اگر روح یک جوان بخواهد به یک نوزاد برگردد، باید فعلیت روح جوان، قوه باشد و این محال است؛ زیرا فعلیت، وجدان است و قوه، فقدان، و در این صورت لازم می‌آید وجدان، فقدان شود؛ یعنی بالفعل، بالقوه شود و پیداست که ترکیب وجدان و فقدان و نیز تبدل وجدان به فقدان محال است.

سه. تعطیل

یکی از دلایل استحاله تناسخ که در کلمات برخی فیلسوفان آمده و همه انواع تناسخ را مورد نقد قرار می‌دهد، (صدرالدین شیرازی، 1379: 12 / 9؛ فاضل تونی، 1386: 138) این است که تناسخ با همه انواع مستلزم تعطیل در وجود است. شکل منطقی استدلال این چنین تقریر می‌شود:

مقدمه اول: اگر تناسخ جایز باشد، لازم می‌آید برای زمانی - هر چند اندک - نفس از

تدبیر بدن تعطیل بماند.

ملازمه اینکه، زمان جدایی نفس از بدن سابق، غیر از زمان تعلق نفس به بدن لاحق است؛ زیرا جدایی و تعلق، در یک زمان صورت نمی‌گیرد؛ چراکه مفارقت و تعلق، دو امر متضادند و ناگفته پیداست که تحقق دو امر متضاد در مکان و زمان واحد محال است. از سوی دیگر، تردیدی وجود ندارد که پشت‌سرهم آمدن دو «آن» زمانی محال است؛ زیرا

«آن» منتهی‌الیه زمان است و برای تحقق دو «آن»، به دو زمان نیاز است، که در این صورت، دو لحظهٔ زمان از هم جدا شده، توالی دو «آن» نخواهد بود؛ چنان که کنار هم قرارگرفتن دو نقطه محال است. از این رو بین «آن» مفارقت و «آن» تعلق باید زمانی فاصله شود که در آن زمان، نفس به بدن تعلق نخواهد داشت و ناگزیر از تدبیر بدن معطل می‌ماند.

مقدمه دوم: تعطیل محال است؛ زیرا خلاف حکمت الهی است و اساساً نفس بودن نفس، به تدبیر بدن است. بنابراین تناسخ محال است.

ملاصدرا استدلال مزبور را به این شکل تقریر می‌نماید:

دلیل عام دیگر که بر استحالة تناسخ دلالت دارد این است که «آن» مفارقت نفس از بدن پیشین، غیر از «آن» اتصال آن به بدن پسین است و بی‌تردید بین آنها زمانی فاصله خواهد داشت. بنابراین در این فاصلهٔ زمانی، نفس از تدبیر بدن معطل خواهد بود؛ درحالی‌که تعطیل محال است. (صدرالدین شیرازی، 1379: 9 / 13)

2. دلایل نقلی بر ابطال تناسخ

یک. دلایل قرآنی

1. عدم بازگشت پس از مرگ

مقدمه اول: اگر تناسخ ممکن بود، قرآن هرگز از بازگشت شخص مرده به حیات دنیوی منع نمی‌کرد. تالی باطل است؛ زیرا قرآن کریم می‌فرماید:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي
لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ
هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ
يُبْعَثُونَ . (مؤمنون / 99 و 100)

[کافران همچنان از مرگ غافلند] تا اینکه وقتی مرگ یکی از آنان فرا رسد، می‌گویند: ای پروردگرم! مرا بازگردانید تا شاید آن اعمال نیکی را که ترک نموده‌ام، جبران نمایم. [جواب می‌آید:] هرگز! این سخنی است که او همچنان می‌گوید و پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

در آیه‌ای دیگر نیز می‌فرماید:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ . (سجده / 12)

ای کاش می‌دیدید آنگاه که مجرمان در نزد پروردگارشان سرفاکنده‌اند، گویند: ای پروردگار ما! دیدیم و شنیدیم. اکنون ما را بازگردان تا کاری شایسته کنیم. ما که اکنون به یقین رسیده‌ایم.

بنابراین قرآن از عدم بازگشت مردگان به دنیا سخن می‌گوید؛ درحالی که لازمه تناسخ بازگشت روح مرده به دنیا و کالبد دنیوی است.

2. آرزوی بی‌حاصل

مقدمه اول: اگر تناسخ ممکن بود، خداوند آرزوی بازگشت به دنیا را آرزویی دست‌نیافتنی معرفی نمی‌کرد.

مقدمه دوم: درحالی که قرآن کریم چنین آرزویی را دست‌نیافتنی می‌داند:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَيَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ . (انعام / 28 - 26)

اگر آنها را در آن روز که در برابر آتش نگاهشان داشته‌اند، بنگری، می‌گویند: ای کاش ما را بازگردانند تا آیات پروردگارمان را تکذیب نکنیم و از مؤمنان باشیم. نه آنچه را که پیش از این پوشیده می‌داشتند اکنون برایشان آشکار شده؛ اگر آنها را به دنیا بازگردانند، باز هم به همان کارها که منعشان کرده بودند، باز می‌گردند. اینان دروغ‌گویانند.

3. تنها یک احیا برای انسان

مقدمه اول: اگر تناسخ ممکن بود، باید خدای متعال در قرآن به آن اشاره می‌کرد، نه اینکه فقط برای یک بار به احیای انسان‌ها اشاره نماید.

مقدمه دوم: تالی باطل است؛ زیرا خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ . (روم / 40)

خداست آن که شما را بیافرید، سپس روزی داد، سپس می‌میراند، سپس زنده می‌کند. آیا کسانی که شریک خدا می‌سازید، توان انجام آن را دارند؟ منزه است او و از هرچه برایش شریک می‌آورند برتر است.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ . (حج / 66)

اوست آن که شما را زندگی بخشید و سپس بمیراند و باز زنده می‌سازد، و آدمی ناسپاس است.

بنابراین تناسخ باطل است؛ زیرا آدمیان فقط یک احیا دارند، درحالی‌که لازمه تناسخ

این است که یک روح دارای احیا فراوان باشد؛ چون در برابر هر تعلق و تناسخ، یک احیا تحقق می‌یابد.

دو. دلیل روایی

در برخی منابع روایی، با دو سند از امام رضا × روایت شده است که در استحالة تناسخ می‌توان از آنها استفاده کرد. در یک‌جا می‌فرماید:

فَقَالَ الرَّضَا ×: مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ يَكْذِبُ بِالْجَنَّةِ وَ النَّارِ . (مجلسی، 1404: 4 / 320)

کسی که به تناسخ باور داشته باشد، به خدای بزرگ کافر شده و بهشت و جهنم را تکذیب کرده است.

و در جای دیگر می‌فرماید:

قال أبو الحسن ×: مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ . (همان)

کسی که به تناسخ باور داشته باشد، به خدای بزرگ کافر شده است.

بنابراین با این تکفیر به خوبی می‌توان به استحاله تناسخ پی برد.

3. دلایل نقلی بر اثبات تناسخ

یک. زنده کردن و میراندن دوباره

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. (بقره/28)

چگونه به خدا کافر می‌شوید؟ حال آنکه شما مردگانی بودید و خدا شما را زنده کرد. پس شما را می‌میراند، پس از آن شما را زنده خواهد نمود، و در نهایت به سوی او باز خواهید گشت.

نحوه استدلال بدین صورت است که اگر تناسخ محال باشد، معنای آیه تمام نخواهد بود؛ زیرا سخن از دوباره زنده کردن و دوباره میراندن است، که این همان تناسخ است. از این رو تناسخ امکان‌پذیر است.

نقد و بررسی

از یک سو در آیه سخن از دو بار میراندن نیست؛ چون ابتدا انسان‌ها در حالت جماد بودند و سپس خدا آنها را زنده کرد. مفسران بر این معنا اتفاق نظر دارند. از سوی دیگر، درباره احیای دوم اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی آن را به معنای احیای در قبر حمل کردند، برخی دیگر آن را اشاره به رجعت می‌دانند و برخی نیز آن را به حشر برمی‌گردانند. البته در اینکه احیای دوم چگونه باشد اختلاف نظر است؛ اما در اصل معنای احیای دوم که به معنای تجلی کردن سرائر و برخاستن از قبور است، اختلافی نیست. پیداست که این معنا به تناسخ در دنیا ارتباطی ندارد.

دو. مسخ برخی امت‌ها

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا

وَأَضْلُ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ. (مائده / 60)

بگو: آیا شما را از کسانی که در نزد خدا کیفری بدتر از این دارند، خبر بدهم؛ کسانی که خدایشان لعنت کرده و بر آنها خشم گرفته و آنها را بوزینه و خوک و پرستش طاغوت گردانیده است. اینان را بدترین جایگاه است و از راه راست گمگشته‌ترند.

همچنین در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ. (اعراف / 166)

و چون از ترک چیزی که از آن منعشان کرده بودند، سرپیچی کردند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید.

نحوه استدلال این‌طور است که اگر تناسخ محال باشد، مسخ نیز محال است؛ زیرا استحالة تناسخ ملازم با استحاله همه انواع آن است و مسخ نیز نوعی از تناسخ است؛ درحالی‌که به نص صریح قرآن، برخی امت‌های پیشین دچار عذاب مسخ شده، به صورت بوزینه و خوک درآمدند و به دنیا بازگشتند.

نقد و بررسی

پیش‌تر اشاره شد که مسخ ملکوتی غیر از مسخ ملکی است و آیه مزبور مربوط به تناسخ ملکوتی است، نه ملکی؛ زیرا در مسخ ملکوتی، نفس از بدن انسان به بدن دیگری منتقل نمی‌شود؛ بلکه همان بدن یا روح انسانی است که به روح یا بدن حیوانی تبدیل می‌شود؛ درحالی‌که در مسخ ملکی، پس از اینکه نفس انسان با مرگ از بدن انسانی جدا شد، به بدن حیوانی منتقل می‌شود. از این رو مسخی که در این دو آیه از آن خبر داده شده، هیچ ارتباطی با تناسخ ملکی ندارد؛ زیرا ارواح مسخ‌شدگان قوم بنی‌اسرائیل به بدن‌های دیگر منتقل نشد؛ بلکه همان بدن‌های انسانی به بدن‌های حیوانی تبدیل شد.

نتیجه‌گیری

حاصل آنکه، تمامی جنبش‌های نوپدید معنوی یا به تعبیری عرفان‌های کاذب، از یک مینا بهره‌منداند و آن، اصل تناسخ یا بازتن‌یابی است. در مقاله حاضر بعد از معناشناسی و تحلیل انواع تناسخ، به دلایل ابطال آن پرداخته شده است. ادله مربوط به بازتن‌یابی دارای اقسام مختلفی نظیر عقلی، فلسفی و قرآنی است. مسئله مهم بازتن‌یابی افزون بر اینکه هیچ پشتوانه عقلی ندارد، دلایلی نیز علیه آن وجود دارد. این دلایل، هم فلسفی و هم نقلی و روایی است. از سوی دیگر، اگر برخی دلایل به نفع تناسخ اقامه شود، مردود و مخدوش می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت تناسخ مسئله‌ای محال و باطل است. بدین صورت مهم‌ترین مبنای عرفان‌های نوظهور با چالشی جدی مواجه می‌شود. پرواضح است که اگر دیدگاهی مبنای محال و باطل داشته باشد، قابل دفاع نبوده، مخدوش و باطل خواهد شد. از این رو باید بطلان مهم‌ترین مبنای عرفان‌های نوظهور را اعلام کرد.

منابع و مأخذ

1. آملی، محمدتقی، 1374، *درر الفوائد*، قم، مؤسسه دارالتفسیر، ج 3.
2. ابراهیم مصطفی، 1988 م، *المعجم الوسیط*، استانبول، دارالدعوة.
3. ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، 1371، *الاعتقادات*، تحقیق عصام عبدالسید، قم، المؤتمر العالمی، ج 1.
4. _____، 1378 ق، *عیون اخبار الرضا*، قم، جهان.
5. ابن سینا، ابوعلی الحسین بن عبدالله، 1404 ق، *الشفاء الطبیعیات*، قم، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
6. _____، 1357 ق، *النجاه*، مصر، مکتبه المرتضوی.
7. _____، 1363، *المبدأ و المعاد*، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی، ج 1.
8. ابن فارس، احمد، 1422 ق، *معجم مقاییس اللغة*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
9. ابن منظور، محمد بن مکرم، 1410 ق، *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر، ج 2.
10. اشو، 1382 ب، *راز بزرگ*، ترجمه روان کهریز، تهران، ندای سخن.
11. _____ الف، *بیگانه*، ترجمه امیر اصغری، تهران، باغ نو.
12. ایچی، قاضی عبدالرحمن، بی تا، *المواقف فی علم الکلام*، بیروت، مکتبه المتنبی.
13. بحرانی، هاشم، 1415 ق، *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران، مؤسسه البعثه.
14. پاشایی، ع، 1383، *بودا*، تهران، نگاه معاصر.
15. حسن زاده آملی، حسن، 1379، *سرح العیون فی شرح العیون*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
16. الحلی، یوسف بن علی بن مطهر، 1407 ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تعلیقه حسن حسن زاده، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
17. رازی، فخرالدین محمد، 1410 ق، *المباحث المشرقیه*، بیروت، دارالکتب العربی.
18. زبیدی، م، 1991 م، *تاج العروس*، بیروت، مکتبه العالمیه.
19. سبحانی، جعفر، 1411 ق، *الالهیات علی هدی کتاب و السنه و العقل*، قم، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ج 2.
20. سبزواری، ملاحادی، 1367، *شرح منظومه*، تهران، انتشارات علمیه اسلامی.

21. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، 1360 الف، *الشواهد الربوبیه*، تعلیقه ملاهادی سبزواری، قم، مرکز نشر دانشگاهی، چ 2.
22. _____ ب، *اسرار الآیات*، تعلیقه ملاهادی سبزواری، تصحیح محمد خواجه‌جوی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران.
23. _____ ، 1361، *العرشیه*، تصحیح غلام حسین آهنی، تهران، مولی، چ 2.
24. _____ ، 1366، *تفسیر القرآن الکریم*، قم، بیدار.
25. _____ ، 1379، *الاسفار الاربعه*، قم، مکتبه المصطفوی، چ 2.
26. طباطبایی، سید محمدحسین، 1417 ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چ 5.
27. فاضل تونی، محمدحسین، 1386، *حکمت قدیم*، تهران، مولی.
28. قریشی بنایی، علی‌اکبر، 1352، *قاموس قرآن*، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
29. قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود، 1365، *دره التاج لغره الدباج*، به اهتمام و تصحیح سید محمد مشکوه، تهران، حکمت، چ 2.
30. لاما، دالایی، 1382، *هنر شاد زیستن*، ترجمه شهناز انوشیروانی، تهران، رسا.
31. لاهیجی، عبدالرزاق، بی‌تا، *شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام*، اصفهان، مهدوی.
32. مجلسی، محمدباقر، 1404 ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
33. مورتی، کریشنا، 1383، *تعالیم کریشنا مورتی*، ترجمه محمدجعفر مصفا، تهران، قطره.
34. ناس، جان، 1375، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
35. یوگاناندا، پاراماهاانسا، 1380، *انسان در جستجوی جاودانگی*، ترجمه توراندخت تمدن، تهران، تعلیم حق.
36. _____ ، 1383، *سرگذشت یک یوگی*، ترجمه گیتی خوشدل، تهران، پیکان.